



## آیت اللہ بروجردی و فلسفہ (۱)

تاریخ انتشار: شنبہ ۱۰ رجب ۱۴۳۵

## موج العالمین

حضرت آیت الله بروجردی در اصفهان و نجف مخفیانه فلسفه خوانده‌اند و در بروجرد اسفار تدریس می‌کرده‌اند و حاشیه بر اسفار دارند و در نهایت به واسطه فشار مقدسین درس را تعطیل می‌کنند. برای طلاب مستعد، فلسفه خوانی را به هیچ عنوان منع نمی‌کردند. ایشان آراء ملاصدرا را درویشی نمی‌دانسته‌اند بلکه می‌فرمود اگر کسی قابلیت نداشته و اشتباه بفهمد سر از عقائد درویشی درخواهد آورد.

### فهرست

- ۱- علامه طباطبائی و آیت‌الله بروجردی و تدریس فلسفه در قم
- ۲- بخش اول: پنج گزارش از ماجرای تعطیلی درس علامه طباطبائی
- ۳- بخش دوم: علل تعطیلی درس علامه چه بود و آیا آیت الله بروجردی با فلسفه مخالف بودند؟
- ۴- پانویس

### علامه طباطبائی و آیت‌الله بروجردی و تدریس فلسفه در قم

منبع: وحی و خرد، ویژه نامه نامه بزرگداشت مقام علمی و عملی حضرت علامه حسن‌زاده آملی، مشهد مقدس، ۱۴۳۳

علامه حسن‌زاده:

یک وقتی مرحوم علامه طباطبائی را در خیابان زیارت کردم و در معیت ایشان تا درب منزلشان رفتم. به درب منزل که رسیدیم، ایشان تعارف کردند. عرض کردم: مرخص می‌شوم. ایشان در پله بالا ایستاده بودند و من پایین بودم و رو به من کرد و فرمود:

«حکمای الهی» این همه فحشها را شنیدند، سنگ حوادث را خوردند، قلمها به دشنام و بدگویی آنها پرداختند. این همه فقر و فلاکت و بیچارگی را از تبلیغات سوء کشیدند. گاهی به «کهک» به سر میبردند و گاهی ... با این همه حقایق را در کتابهایشان نوشتند و گفتند. آقایانی که به ما بد گفتید و فحش دادید و زندگی را به کام ما تلخ کردید و مردم را علیه ما شورانیدید حرف این است و حق این است که نوشته ایم و برای شما گذاشته ایم؛ حال هر چه میخواهید بگویید.

به مناسبت بزرگداشت مقام علمی و عملی حضرت علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) و انتشار این ویژه نامه درباره ایشان، جا دارد نگاهی به جریان تاریخی تعطیلی درس فلسفه مرحوم علامه در حوزه قم تحت فشار برخی علمای مشهد و نجف بیاندازیم و با مروری بر خاطرات بزرگانی که آن دوره را ادراک نموده‌اند، سعی در تبیین حقیقت این مسئله و زوایای مختلف آن بنمائیم؛ تا هم مجاهدتهای علامه آشکار شود و هم چراغی فراروی ما باشد.

### بخش اول: پنج گزارش از ماجرای تعطیلی درس علامه طباطبائی

یکم: مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) ضمن سخنانی در جمع فضلاء قم در اشاره به این قضیه می‌فرمایند:

«در گذشته در حوزه قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای «طباطبائی» مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دوره‌ی اخیر، قم مرکز حوزه‌ی فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبائی هم انسان کاملاً متشرف، مواظب، دائم‌الذکر، متعبد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آنها را انکار کند؛ درعین حال کسی مثل آقای طباطبائی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبائی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه‌ی یک از تلامذهای ایشان در قم و دیگر شهرستانها داشته باشیم. آقای طباطبائی فرد فعالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله‌ی ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلد آقای «بروجردی» بودیم و الآن هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه می‌کنیم؛ اما بالاخره هرچه بود، نتیجه‌اش این شد. این نباید تکرار شود. فلسفه‌ی اسلامی فقه اکبر است؛ پایه‌ی دین است؛ مبنای همه‌ی معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و پروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد. [۱]

دوم: مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین دوانی در این باره خاطره‌ای از رهبر عظیم الشان و فقید انقلاب قدس سره نقل می‌کند:

در سال ۱۳۸۸ ه.ق شنیدیم به مرحوم آیت الله بروجردی گفته‌اند که آقای طباطبائی با این درس مفصلی که برای حکمت و فلسفه خود به راه انداخته، به حوزه علمیه ضربه می‌زند، چرا که حوزه اساسش بر تدریس و نشر علوم دینی، فقه، اصول و حدیث گذاشته شده است.

جوسازی بر علیه مرحوم علامه طباطبائی به لحظه‌های بحرانی‌ای رسیده بود. از این رو، من و چند نفر دیگر تصمیم گرفتیم که در حمایت از علامه طباطبائی دست به کار شویم و جلوی واقعه را قبل از وقوع بگیریم. تمام ترس ما از این بود که مبادا مرحوم آیت‌الله بروجردی حرفی بزند و افراد مغرض آن را دامن بزنند و در نتیجه کار بر علامه طباطبائی سخت شود. اما نمی‌دانستیم چه کنیم یا کار را از کجا پیگیری کنیم.

سرانجام تصمیم گرفتیم به نزد امام خمینی برویم و چاره کار را از ایشان بخواهیم. چرا که ایشان هم فقیه مصلح بودند و هم حکیم و استاد بزرگ فلسفه؛ با اینکه شنیدیم که امام کسالت دارند و سرما خورده‌اند، ولی چاره نبود؛ شرایط از حساسیت زیادی برخوردار بود. در یکی از همان شبها با دو-سه نفر از افراد فاضل به خدمت امام رفتیم. ایشان طبق معمول، با قلم نی و دوات قدیمی، با خط خوش و زیبایی خود، مشغول نوشتن درسی بودند که در همان روزها به تدریس آن مشغول بودند. سلام کردیم و نشستیم. امام آخرین سطر را بر روی کاغذ لیمویی صیقل زده‌ای به سبک قدما نوشتند و قلم را در جاقلمی دوات گذاشتند. سپس ضمن احوالپرسی از ما منتظر ماندند که بدانند برای چه آمده‌ایم.

یکی از ما گفت: شما خودتان استاد فلسفه حوزه علمیه بوده‌اید. این روزها بر اثر گسترش مکتب مادی و تبلیغات الحادی، تدریس فلسفه بیش از هر وقت دیگر لازم و ضروری است. فعلاً آقای طباطبائی پیشرو استادانی است که در حوزه، فلسفه تدریس می‌کنند. شنیده‌ایم در نزد آیت‌الله بروجردی بر ضد ایشان جوسازی شده و ممکن است تصمیم حادی بگیرند و عکس العمل نشان دهند که به زبان آقای طباطبائی تمام شود. خلاصه، از ایشان خواستیم که هرطور شده با آیت‌الله بروجردی ملاقات کنند و اگر بتوانند ایشان را متوجه غرض ورزی‌های اطرافیان یا ساده اندیشان بکنند.

اما امام فرمودند: نمی‌شود در این باره چیزی به آقای بروجردی گفت. و چون یکی از دوستان اصرار کرد، امام با عصبانیت گفتند: من چه کنم، کسانی در منزل آقای بروجردی هستند که نمی‌گذارند کاری برای اسلام انجام بگیرد. پس از چند لحظه سکوت، اضافه کردند: آقای بروجردی خودشان اهل معقول (استاد فلسفه و علوم عقلی) هستند و شخصاً با فلسفه مخالف نیستند. وقتی بروجرد بودند و خبر به قم رسید که گذشته از خارج فقه و اصول، فلسفه هم تدریس می‌کنند، چند نفر از افراد مقدس از قم بلند شدند رفتند بروجرد و کاری کردند که ایشان را واداشتند که تدریس فلسفه را ترک کنند تا مبادا به حوزه علمیه قم هم سرایت کند و کار به جای باریکی بکشد. ایشان هم از ترس هو و جنجال مقدسان آن را ترک کردند.

بعد امام گفتند: آقای طباطبائی مرد بزرگی است، حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است. ولی من شنیده‌ام که این روزها خیلی‌ها به درس فلسفه ایشان می‌روند. من عرض کردم، بله. فرمودند: مثلاً چقدر؟ گفتیم، صبح‌ها در مسجد سلماسی اسفار می‌گویند و بنده هم می‌روم، حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر هستند. فرمودند: شنیده‌ام آشیخ حسینعلی (آیت‌الله منتظری) هم در مسجد امام حکمت می‌گوید؟ عرض کردم، بله ایشان هم شرح منظومه تدریس می‌کنند، بنده هم می‌روم و حدود یکصد و پنجاه نفر شاگرد فلسفه دارند. حضرت امام (ره) به یکی از فضیلتی حاضر که او نیز از شاگردان معروف خود امام بود فرمودند: تو هم که شنیده‌ام فلسفه می‌گویی! آن فرد فاضل گفت: بله. امام فرمودند: چقدر پای درس تو می‌آیند؟ گفت: حدود پنجاه نفر.

در این لحظه امام با ناراحتی فرمودند: خوب، ببینید کی حوزه‌های علمی شیعه اینقدر فلسفه خوان داشته است؟ آیا اینها همه فلسفه را می‌فهمند؟ فلسفه در طول تاریخ خود قاچاق بوده و باید آن را به صورت قاچاق خواند. به خصوص در حوزه‌های علمیه؛ اینقدر زیاد و برای همه کس درس نگویند و اجازه ندهید همه بیابند

و بنشینند. مگر همه اینها اهل هستند؛ کسانی که شایستگی برای خواندن فلسفه دارند، به طوری که منحرف نشوند، کم هستند.

سپس مکث کردند و افزودند: وقتی من در صحن حضرت معصومه (سلام الله علیها) حکمت درس می‌گفتم، حجره‌ای را انتخاب کرده بودم که حدود ۱۷ نفر جا داشت. عمداً چنان جایی را انتخاب کرده بودم که بیشتر نیابند. به آنهایی که می‌آمدند و افراد خاص و شناخته شده‌ای هم بودند می‌گفتم، درس مرا بنویسید و بیاورید. اگر دیدم فهمیده‌اید، اجازه می‌دهم بیاپید وگرنه شما نباید فلسفه بخوانید چون مطالب را درک نمی‌کنید و باعث زحمت خواهید شد؛ هم زحمت خودتان و هم زحمت من؛ چون خواهید گفت که ما پیش فلانی فلسفه خوانده ایم.

بعد فرمودند: اگر من هم جای آقای بروجردی و رئیس و سرپرست حوزه بودم، از این همه فلسفه گفتن، آن هم به این زیادی و به صورت کاملاً علنی، احساس مسئولیت می‌کردم. وضع حوزه برای فقه و اصول و حدیث و تفسیر و علوم دینی است. البته در کنار آن هم عده‌ای که مستعد هستند، مخصوصاً این روزها- با حفظ شرایط و رعایت وضع حوزه و مسئولیتی که فقیه مرجع مسئول حوزه دارد، می‌توانند معقول بخوانند که کمک به علوم دینی آنها بکند و بتوانند در برابر خصم مسلح باشند؛ ولی نه با این وسعت و این همه سروصدا از درس و بحث و چاپ و نشر کتاب‌های فلسفه آن هم در حوزه.

آنگاه افزودند: آقای بروجردی را نمی‌شود دید، آن هم برای این کار؛ نمی‌گذارند آنطور که می‌خواهید مطالب را به ایشان برسانند. به نظرم خوب است آقای طباطبائی چند ماهی تمارض کنند و درس فلسفه را تعطیل کنند و مسافرت بروند تا وضع فعلی قدری آرام بگیرد و بعد که برگشتند، برای عده کمتری و در گوشه‌ای درس خود را بگویند. آشیخ حسینعلی هم درس فلسفه را کمتر بگوید. فعلاً صلاح در این است. تا بعد چه بشود ... یکی-دو روز بعد جریان را به استاد فقید علامه طباطبائی گفتم و ایشان هم که در آغاز حاضر به این کار نبودند سرانجام قبول کردند و به مسافرت رفتند. به این ترتیب ماجرا پایان گرفت. [۲]

سوم: حضرت علامه آیت الله حسینی طهرانی در نقل این ماجرا می‌فرمایند:

مهاجرت علامه طباطبائی به قم و تحمل این همه مشکلات، و دوری از وطن مألوف، برای احیای امر معنویّت و اداء رسالت الهی در نشر و تبلیغ دین، و رشد افکار طلاب و تصحیح عقائد حقّه، و نشان دادن راه مستقیم تهذیب نفس و تزکیه اخلاق و طهارت سرّ و تشرف به لقاء الله و ربط با عالم معنی می‌باشد.

چنانکه آن فقید سعید فرمودند: من وقتی از تبریز به قم آمدم و درس «أسفار» را شروع کردم، و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس درس حضور پیدا می‌کردند؛ حضرت آیت‌الله بروجردی رحمت‌الله علیه اولاً دستور دادند که شهریه طلبی را که به درس «أسفار» می‌آیند قطع کنند. و بر همین اساس چون خبر آن بمن رسید، من متحیر شدم که خدایا چه کنم؟ اگر شهریه طلب قطع شود، این افراد بدون بضاعت که از شهرهای دور آمده‌اند و فقط ممرّ معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر من بخاطر شهریه طلب، تدریس «أسفار» را ترک کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید؟! من همینطور در تحیر به سر می‌بردم،

تا بالاخره یک روز که بحال تحیر بودم و در اطاق منزل از دور کرسی می‌خواستم برگردم چشمم بدیوان حافظ افتاد که روی کرسی اطاق بود؛ آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم؟ آیا تدریس «أسفار» را ترک کنم، یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم  
 محتسب داند که من این کارها کمتر کنم  
 من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها  
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم  
 چون صبا مجموعه گُل را به آب لطف شست  
 کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم  
 عشق دُرذانه است و من غَوَاص و دریا میکند  
 سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم  
 لاله ساغر گیر و نرگس مست و برما نام فسق  
 داوری دارم بسی یا رب کرا داور کنم  
 بازکش یکدم عنان ای تُرک شهر آشوب من  
 تا ز اشک و چهره، راهت پر زر و گوهر کنم  
 من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها  
 کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم  
 عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار  
 عهد با پیمانہ بندم شرط با ساغر کنم  
 من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست  
 کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
 گر چه گردآلودِ فقرم، شرم باد از همتم  
 گر به آب چشمه خورشید دامن‌تر کنم  
 عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست



تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم

دوش لعلش عشوه‌ای میداد حافظ را ولی

من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم

باری، دیدم عجیب غزلی است؛ این غزل می‌فهماند که تدریس «أسفار» لازم، و ترک آن در حکم کفر سلوکی است. و ثانیاً یا همان روز یا روز بعد، آقای حاج أحمد خادم خود را به منزل ما فرستادند، و بدینگونه پیغام کرده بودند: ما در زمان جوانی در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم جهانگیر خان «أسفار» می‌خواندیم ولی مخفیانه؛ چند نفر بودیم، و خُفیهً بدرس ایشان می‌رفتیم، و اما درس «أسفار» علنی در حوزه رسمی به هیچ وجه صلاح نیست و باید ترک شود! من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که این درس‌های متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول، ما هم خوانده‌ایم؛ و از عهده تدریس و تشکیل حوزه‌های درسی آن برخواییم آمد و از دیگران کمبودی نداریم.

من که از تبریز به قم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق، و مبارزه با عقائد باطله مادّیین و غیرهم می‌باشد. در آن زمان که حضرت آیت‌الله با چند نفر خُفیهً به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند، طلاب و قاطبه مردم بحمدالله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند؛ و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی «أسفار» نبود؛ ولی امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود با چند چمدان (جامه‌دان) پر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود! و امروزه باید بدرد طلاب رسید؛ و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادّیین بر اساس صحیح آماده کرد، و فلسفه حقه اسلامی را بدانها آموخت؛ و ما تدریس «أسفار» را ترک نمی‌کنیم. ولی در عین حال من آیت‌الله را حاکم شرع می‌دانم؛ اگر حکم کنند بر ترک «أسفار» مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت. علامه فرمودند: پس از این پیام؛ آیت‌الله بروجردی دیگر به هیچ وجه متعزّض ما نشدند، و ما سالهای سال بتدریس فلسفه از «شفاء» و «أسفار» و غیرهما مشغول بودیم.

و هر وقت آیت الله بروجردی با ما برخورد داشتند بسیار احترام می‌گذاشتند، و یک روز یک جلد قرآن کریم که از بهترین و صحیح‌ترین طبع‌ها بود بعنوان هدیه برای ما فرستادند. [۳]

چهارم: مجله حوزه در مصاحبه با آیت الله منتظری که از خواص مرحوم آیت الله بروجردی در آن دوره بودند چنین نقل می‌کند:

– مشهور است: آیت الله بروجردی با حکمت و فلسفه مخالف بوده است، از این روی درس فلسفه علامه طباطبائی را تعطیل کرده است. لطفاً در این زمینه توضیح بدهید!

– علامه طباطبائی «أسفار»، و من «منظومه» تدریس می‌کردم. یک روز مرحوم حاج آقا محمّد قدسی اصفهانی پیش من آمد و گفت: آقای بروجردی فرمودند: «به آقای منتظری بگوئید «منظومه» را تعطیل کند و بیاید پیش من.»

من رفتم بیت آیت‌الله بروجردی. آقای حاج محمد حسین گفت: آقا فرمودند: «به آقای منتظری بگو: اسامی شاگردان علامه طباطبائی را بنویسد تا شهریه آنان قطع شود.» من تعجب کردم و گفتم: این مطلب غیر ممکن است! این چه تصمیمی است؟ آقای حاج محمد حسین گفت: من هم به این نتیجه رسیده‌ام که این تصمیم غلط است. گفتم: پس برویم پیش آقا. رفتیم. با همان صراحت لهجه‌ای که داشتم گفتم: آقا این چه تصمیمی است؟! فلسفه علمی است که دانشگاه‌های دنیا روی آن حساب می‌کنند. فقه و اصول ما، موضوعش امور اعتباری است.

فرمودند: «من هم قبول دارم. خودم فلسفه خوانده‌ام؛ ولی چه کنم؟! از یک طرف برخی از طلبه‌ها این حرف‌ها را هضم نمی‌کنند، از این روی به انحراف کشانده می‌شوند؛ من خودم در اصفهان کسی را دیدم که «أسفار» را زیر بغلش گرفته بود، می‌گفت: من خدا هستم! دیگر اینکه خیلی از آقایان اعتراض می‌کنند و مرتب فشار می‌آورند.»

گفتم: پس معلوم می‌شود شما با فلسفه مخالف نیستید؛ بلکه با نشر و پخش این حرف‌های درویشی مخالفید! فرمودند: «بله. اگر بنشینند خوب درس بخوانند طوری نیست.» گفتم: من «اشارات» شروع می‌کنم. علامه طباطبائی را هم قانع می‌کنم که «شفا» شروع کنند. ایشان فرمودند: «علامه رضایت نمی‌دهد. حرف مرا قبول ندارد.» گفتم: آقا این چه حرفی است! ایشان نسبت به شما احترام می‌گذارند. خودم «اشارات» شروع کردم. به منزل مرحوم علامه طباطبائی رفتم، ایشان مریض بود. جریان را عرض کردم ایشان فرمودند: نه، من «أسفار» را ترک نمی‌کنم. با شاگردهایم از قم می‌روم به کوشک نضرت. گفتم: آقا این چه سخنی است! طلبه‌ها شهریه می‌خواهند و فقه و اصول باید بخوانند: شما «شفا» را شروع کنید، به مناسبت نظریه‌های خود را نیز بگوئید. مرحوم علامه پذیرفت. وقتی این خبر را به آیت‌الله بروجردی دادم خیلی خوشحال شدند. خلاصه آیت‌الله بروجردی فلسفه خوانده بودند و مخالف فلسفه نبودند؛ ولی شرائط زمانی و برخی مسائل دیگر، ایشان را بر این امر واداشت. [۴]

پنجم: حضرت آیت‌الله مصباح یزدی نیز در این باره می‌فرماید:

هنگامی که علامه به قم آمد، برای خویش وظیفه الهی دانست که درس تفسیری را در حوزه بنیان نهد و نیز درس فلسفه‌ای را برای تقویت بنیه عقلانی طلاب شروع کند و تمام تبعات و عوارض آن را که چندان هم مطلوب نبود، تحمل کند، بی مناسبت نیست در این مورد به خاطره‌ای اشاره کنم.

در اوایل شروع این تلاش برخی افراد از بعضی شهرها از جمله مشهد و نجف به آیت‌الله بروجردی نامه نوشتند: با توجه به اینکه در فلسفه انحرافات وجود دارد که موجب فساد عقیده می‌شود چرا باید در حوزه علمیه قم درس فلسفه به طور رسمی وجود داشته باشد و صدها نفر نیز در آن شرکت کنند؟

سرانجام آنقدر به آیت‌الله بروجردی فشار آوردند که ایشان پیشکارشان را خدمت علامه فرستادند و پیغام دادند: (این را من از خود مرحوم علامه طباطبائی شنیدم) که من (آیت‌الله بروجردی) با فلسفه مخالف نیستم.



خودم هم در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم میرزا جهانگیرخان قشقائی حکمت خوانده ام ولی آن زمان، استاد شاگردانی را انتخاب می‌کرد که مستعد و عمیق باشند و به کسانی که توانای فکری و صلاحیت علمی نداشتند، اجازه نمی‌داد در درس حضور یابند اما شنیده ام درس شما عمومی است و افرادی شرکت می‌کنند که استعداد درک همه مطالب را ندارند. استاد ما، فلسفه را در اتاق دربسته ای تدریس می‌کرد و همان شاگردانی که صلاحیت لازم را دارا بودند، حضور می‌یافتند ولی چون جلسه درسی شما عمومی است و هرکس بخواهد شرکت می‌کند، این موجب می‌شود عده ای از شاگردان در برداشت از منابع فلسفی دچار شبهاتی شوند ولی پاسخ آنها را نتوانند درک کنند. لذا اگر صلاح می‌دانید، درستان را محدود کنید و به کسانی اجازه دهید حضور یابند که توانایی درک پاسخ شبهات را داشته باشند.

علامه می‌افزاید: جوابی شفاهی به پیشکار آیت الله بروجردی، برای ایشان دادم ولی بیم آن را داشتم که این فرد نتواند مطلب را به درستی برای آقا بیان کند، از این روی، نامه ای را برای آن مرجع بزرگ نگاشتم و حاصلش این بود که: وقتی به قم آمدم مطالعه ای در وضع موجود حوزه علمیه این شهر نمودم و در مورد نیازهای اجتماعی فکر کردم و اینها را با هم سنجیدم و ملاحظه کردم جامعه اسلامی نیاز به این دارد که اسلام را با عنایت به منابع اصیل خود بشناسد و بتواند از معارف اسلامی دفاع کند که وظیفه اصلی روحانیت هم در درجه اول همین است و شناخت اسلام به طوری که بتواند از مواضع اسلامی صیانت نماید، وظیفه مهمی است و ما سه منبع داریم یکی کتاب خدا (قرآن)، دوم سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) و سوم هم عقل که باید به کمک آن اعتقادات اولیه را اثبات نمود و از آنها دفاع کرد. برای کسانی که به قرآن کریم و حدیث اعتقادی ندارند، نمی‌شود معارف اسلامی را از راه نقل مورد استفاده قرار داد و لازم است شبهات، و سوالات آنان را به کمک دلیل‌های عقلی پاسخ داد. بنابراین باید در حوزه، درسی داشته باشیم که طلبه را آنچنان از لحاظ استدلال تقویت نماید که بتواند عقاید اسلامی را اثبات کند و از مواضع آیین اسلام به صورت منطقی و با دلایل عقل پسند دفاع کند.

آنچه که در حوزه رواج داشت، درس فقه و اصول بود که از بخشی از سنت استفاده می‌کرد، یعنی به روایاتی نظر داشت که به فقه و اصول مربوط بود، و از سایر احادیث، قرآن کریم و حکمت خبری نبود. به علاوه در حوزه این ضرورت احساس می‌گردید که غیر از دروس رسمی که مفاهیم را به فراگیران انتقال می‌دهد، درس تربیت اخلاقی هم باشد که در روح و روان و رفتار افراد تحول ایجاد کند. من وظیفه خود دانستم به اندازه ای که برایم موثر است در رفع این نواقص بکوشم لذا سه درس تفسیر، اخلاق و حکمت را شروع کردم.

علامه افزود: بعد از مدتی درس اخلاق را تعطیل کردم تا مانع از برنامه های دیگرم نشود زیرا همانگونه که پیش بینی می‌شد موجب بروز برچسب‌هایی شد که اگر ادامه می‌یافت بر سایر فعالیت‌های علمی لطمه می‌زد. اما در مورد ترس تفسیر می‌دانستم که مرا به بی‌سوادی متهم می‌کنند، چون جو حاکم چنین بود که اگر کسی به تفسیر می‌پرداخت نشانه این بود که بر علوم دیگر احاطه ندارد و این شیوه علامت کم‌مایه بودن استاد به شمار می‌رفت! من حدس می‌زدم این برچسب را به من خواهند زد ولی هرچه فکر کردم آن را عذری برای ترک تکلیف ندانستم.

ولی در مورد درس فلسفه می دانستم اتهاماتی در پی خواهد داشت، آنها را نیز عذری برای متوقف نمودن این رشته از معارف اسلامی ندیدم. این که فرمودید در آن زمان افرادی گزینش می شدند تا برایشان حکمت بگویند با زمان کنونی تفاوت دارد زیرا در آن زمان شبهات اعتقادی در منابع و بحث های فلسفی عنوان می گردید و اهل نظر در صدد پاسخ گویی آنها بر می آمدند، اما امروز شبهات اعتقادی و الحادی نقل قهوه خانه هاست و بین مردم منتشر شده است و چون به صورت عمومی و فراگیر درآمده، دیگر نمی شود چند نفری را انتخاب کرد و به آنان درس گفت و از این راه به شبهه ها جواب داد. آنگونه تدریس با این زمان و گسترش شبهه ها تناسبی ندارد و تربیت عده ای معدود گره گشا نخواهد بود.

در خاتمه این نظری است که من دارم و بر اساس آن واجب دانسته ام که اینگونه درس ها را ادامه دهم و تداوم آنها را برای خویش واجب شرعی می دانم، با این وجود اطاعت از شما (یعنی آیت الله بروجردی) و جلوگیری از اختلاف را هم لازم می دانم. اگر شما امر بفرمایید عذری است مورد قبول در پیشگاه پروردگار متعال ولی اگر غیر از این است به آنچه به عنوان وظیفه خود تشخیص داده ام عمل خواهم کرد.

این نامه را علامه برای آیت الله بروجردی ارسال نمود، ایشان بار دیگر پیشکارشان را فرستادند و به علامه پیغام دادند: هرچه تشخیص می دهید همان را عمل کنید. در این میان چند روزی طول کشید تا پاسخ مرحوم آیت الله بروجردی به دست علامه برسد و در این مدت استاد، درس های خود را تعطیل کردند و برای ما که در جریان امر نبودیم مایه شگفتی بود که چرا درس ها تعطیل گردیده است، بعداً متوجه شدیم ایشان به احترام فرمایش آیت الله بروجردی درس های خود را ادامه ندادند و بعد از آن که آن مرجع عالیقدر اجازه دادند مشغول تدریس شدند. این رفتار مخلصانه و مؤدبانه علامه پشتوانه ای قوی گردید تا دیگر به درس های ایشان اعتراضی نشود. [۵]

### بخش دوم: علل تعطیلی درس علامه چه بود و آیا آیت الله بروجردی با فلسفه مخالف بودند؟

در پاسخ این مسأله توجه به جهاتی باید نمود:

نکته اول: مرحوم آیت الله بروجردی خود فلسفه خوانده بود و از این توفیق همواره مسرور بود در باره فلسفه خوانی آیت الله بروجردی نقل شده است که:

در نجف با آن جو خاصی که داشت به طور محرمانه فلسفه خوانده بودند؛ از جمله نزد آقای سید علی نجف آبادی مقداری از منظومه سبزواری را.

و نقل شده است:

آیت الله بروجردی اشعار منظومه را حفظ بودند.

” و نیز“

در اصفهان نزد جهانگیرخان قشقائی و آخوند کاشی (رحمهما الله) فلسفه خوانده بودند [۶]

مرحوم جهانگیرخان به این شاگرد با استعداد (آیت الله بروجردی) عنایت خاصی داشت و در درس (اسفار) او را مخاطب قرار می‌داد. آیت الله شیخ محمد رضا کلباسی می‌فرمودند: من سعی کردم آقای بروجردی را به درس فلسفه راغب کنم و او را به حلقه درس جهانگیرخان ببرم، و ایشان تا پایان حیاتش از من تشکر می‌کرد. [۷]

”و در بخش اول این مقاله به نقل از ایشان خواندیم:

« ما در زمان جوانی در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم جهانگیر خان «اسفار» می‌خواندیم ولی مخفیانه؛ چند نفر بودیم، و خفیهً بدرس ایشان می‌رفتیم»

و «خودم هم در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم میرزا جهانگیرخان قشقائی حکمت خوانده ام ولی آن زمان، استاد شاگردانی را انتخاب می‌کرد که مستعد و عمیق باشند و به کسانی که توانای فکری و صلاحیت علمی نداشتند، اجازه نمی‌داد در درس حضور یابند»

نکته دوم: آیت الله بروجردی در بروجرد فلسفه تدریس می‌نمودند و در این باب تألیف نموده‌اند:

در نقل مرحوم دوانی آمده بود:

«امام... گفتند: ... آقای بروجردی خودشان اهل معقول (استاد فلسفه و علوم عقلی) هستند و شخصاً با فلسفه مخالف نیستند. وقتی بروجرد بودند و خبر به قم رسید که گذشته از خارج فقه و اصول، فلسفه هم تدریس می‌کنند، چند نفر از افراد مقدس از قم بلند شدند رفتند بروجرد و کاری کردند که ایشان را واداشتند که تدریس فلسفه را ترک کنند تا مبادا به حوزه علمیه قم هم سرایت کند و کار به جای باریکی بکشد. ایشان هم از ترس هو و جنجال مقدسان آن را ترک کردند.»

و نقل شده است:

«در بروجرد فلسفه تدریس می‌کردند و فضلا از قم می‌رفتند بروجرد برای فلسفه خواندن.»

و نقل شده:

«ایشان در بروجرد اسفار تدریس می‌کرده اند»

همچنین آن مرحوم حاشیه‌ای بر اسفار نگاشته‌اند [۸]

نکته سوم: مرحوم آیت الله بروجردی طلاب مستعد را از فلسفه خواندن منع نمی‌کردند بلکه می‌فرمودند: «هر کسی فلسفه نمی‌فهمد»

یکی از افرادی که در آن زمان قصد فلسفه خوانی داشته اینگونه نقل می‌کند:

«در آن زمان هرکس می‌خواست درس فلسفه بخواند، به او می‌گفتند: «فلسفه نخوان کافر می‌شوی!» وقتی بنده تصمیم گرفتم فلسفه بخوانم، عده‌ای رفتند پیش پدرم و به ایشان گفتند: اگر پسرت فلسفه بخواند، دینش را از دست خواهد داد و کافر خواهد شد!

پدرم به من گفت: به این دلیل من راضی نیستم شما فلسفه بخوانی. گفتم: برویم پیش آقای بروجردی، هرچه ایشان بگوید، قبول می‌کنیم. پدرم گفت: ایشان مرجع من است و اگر بگوید جایز است، قبول می‌کنم.

یک روز وقت گرفتیم و رفتیم خدمت آقای بروجردی. ایشان در اندرونی در اتاق کوچکی نشسته بود ... پدرم دست آقای بروجردی را بوسید. بعد من از ایشان سوال کردم: آقا! من می‌خواهم فلسفه بخوانم، آیا جایز است یا نه؟

ایشان، در حالی که دستش را روی گوشش گذاشته بود، فرمود: فلسفه خواندن هیچ اشکالی ندارد، مسأله‌ای نیست. خود من هم فلسفه خوانده‌ام، لکن بهتر است قبل از آن، یک مقدار رسائل و مکاسب بخوانید، بعد فلسفه بخوانید. گفتم: آقا! من رسائل و مکاسب خوانده‌ام. فرمود: پس هیچ مانعی ندارد.

ما از منزل ایشان بیرون آمدیم، پدرم گفت: هرچند ایشان فرمودند مانعی ندارد، ولی در عین حال باز من اجازه نمی‌دهم! و البته تمام اینها به دلیل جوسازی علیه درس فلسفه بود. [۹]

همچنین در قسمتی از مصاحبه آیت الله منتظری با مجله حوزه آمد که گفت و گویشان با آیت الله بروجردی را اینگونه نقل کردند:

«... فلسفه علمی است که دانشگاه‌های دنیا روی آن حساب می‌کنند. فقه و اصول ما، موضوعش امور اعتباری است. فرمودند «من هم قبول دارم. خودم فلسفه خوانده‌ام؛ ولی چه کنم؟! از یک طرف برخی از طلبه‌ها این حرفها را هضم نمی‌کنند، از این روی به انحراف کشانده می‌شوند؛ من خودم در اصفهان کسی را دیدم که «أسفار» را زیر بغلش گرفته بود، می‌گفت: من خدا هستم! دیگر اینکه خیلی از آقایان اعتراض می‌کنند و مرتب فشار می‌آورند.» گفتم: پس معلوم می‌شود شما با فلسفه مخالف نیستید؛ بلکه با نشر و پخش این حرفهای درویشی مخالفید! فرمودند: «بله. اگر بنشینند خوب درس بخوانند طوری نیست.» گفتم: من «اشارات» شروع می‌کنم. علامه طباطبائی را هم قانع می‌کنم که «شفا» شروع کنند ...»

نکته چهارم: مرحوم آیت الله بروجردی تحت فشار شدید برخی علما و طلاب نجف و مشهد بودند و تصریح می‌فرمود که من مخالف اصل فلسفه‌خوانی نیستم بلکه با رواج آن مخالفم:

حکایات تاریخی نشانگر این است که در آن دوره جو سنگینی علیه حکمت و فلسفه در مشهد و نجف و بعضاً قم موجود بوده است تا جائیکه درس فلسفه مرحوم آیت‌الله بروجردی را نیز در بروجرد تعطیل کردند. در نقل مرحوم دوانی آمده بود:

«امام ... گفتند: ... آقای بروجردی خودشان اهل معقول (استاد فلسفه و علوم عقلی) هستند و شخصاً با فلسفه مخالف نیستند. وقتی بروجرد بودند و خبر به قم رسید که گذشته از خارج فقه و اصول، فلسفه هم تدریس

می‌کنند، چند نفر از افراد مقدس از قم بلند شدند رفتند بروجرد و کاری کردند که ایشان را واداشتند که تدریس فلسفه را ترک کنند تا مبادا به حوزه علمیه قم هم سرایت کند و کار به جای باریکی بکشد. ایشان هم از ترس هو و جنجال مقدسان آن را ترک کردند.»

در نقل آیت الله منتظری از زبان آیت الله بروجردی خواندیم:

«دیگر اینکه خیلی از آقایان اعتراض می‌کنند و مرتب فشار می‌آورند.»

و در نقل آیت‌الله مصباح آمده بود:

«در اوایل شروع این تلاش برخی افراد از بعضی شهرها از جمله مشهد و نجف به آیت الله بروجردی نامه نوشتند: با توجه به اینکه در فلسفه انحرافات وجود دارد که موجب فساد عقیده می‌شود چرا باید در حوزه علمیه قم درس فلسفه به طور رسمی وجود داشته باشد و صدها نفر نیز در آن شرکت کنند؟ سرانجام آنقدر به آیت الله بروجردی فشار آوردند که ایشان پیشکارشان را خدمت علامه فرستادند...»

در نقل دیگری آمده است:

«تصمیم آیت الله بروجردی حول تدریس اسفار مرحوم علامه برپایه فشارهای مبنی بر تعطیلی دروس فلسفه قم بوده است، خود ایشان می‌فرمایند: مثل باران از نجف و سایر بلاد نامه آمد. [۱۰]»

همچنین نقل شده است:

«محور قضایای مخالف فلسفه بیشتر طلبه های مشهدی بودند. [۱۱]»

«برخوردهای تند با ملاصدرا، اسفار و علامه طباطبائی توسط شاگردان میرزا مهدی اصفهانی انجام می‌گرفت. [۱۱]»

از حضرت آیت الله آقاسید موسی شبیری زنجانی نقل شده است:

«آیت الله بروجردی می‌خواست علوم معقول [فلسفه] را شبه تحریمی کند و آقای آقاسید محمد رضا سعیدی [شهید آیت الله سعیدی] که با فلسفه مخالف بود، در اطراف این موضوع نزد آیت الله بروجردی فعالیت می‌کرد... [۱۳]»

البته برخی از افرادی که در آن زمان محور مخالفت‌ها و جوسازی‌ها بودند بعداً متوجه اشتباه خود شدند. همچون مرحوم آیه الله شهید سعیدی که از شاگردان علمای مخالف فلسفه در مشهد بودند و پس از هجرت به قم و تشریف به محضر رهبر فقید انقلاب و فعالیت در مسیر به ثمر نشستن نهضت اشتباهات گذشته را دریافته و تغییر روش دادند.

به این خاطره درباره آن مرحوم توجه فرمایید:



«چندماه قبل از شهادت آیت الله سعیدی، نماینده حضرت امام(ره) و امام جماعت مسجد موسی بن جعفر (علیه السلام) در خیابان غیاثی (آیت الله سعیدی کنونی)، همراه با تعدادی از دوستان دانشجو خدمت ایشان رسیده بودم. آن روزها مباحث عقیدتی، مخصوصاً تقابل اسلام با مارکسیسم و گروه های مارکسیستی بسیار داغ بود. آیت الله سعیدی در کنار تأکید بر مبارزه با رژیم ستمشاهی، به ضرورت فراگیری مبانی فلسفه و کلام نیز اشاره کردند و فرمودند: روزی در درس فلسفه آقا، (منظور حضرت امام(ره) بود) به ایشان عرض کردم، فلسفه ملاصدرا به چه درد ما می خورد؟ امام نگاهی به من انداختند و فرمودند آقای سعیدی! و ما اُذراک ما ملاصدرا؟... و امروز ضرورت آن مباحث عمیق را احساس می کنم. آیت الله شهید در ادامه خطاب به حاضران توصیه کردند که اگر می خواهید راه را گم نکنید، دامن آقای مطهری را بگیرید. ایشان عصاره فضائل است. [۱۴]»

### نتیجه بحث

با توجه به این اسناد و مدارک تاریخی روشن گردید که حضرت آیت الله بروجردی مخالف فلسفه نبوده‌اند؛ ایشان در اصفهان و نجف مخفیانه فلسفه خوانده‌اند و در بروجرد اسفار تدریس می کرده اند و حاشیه بر اسفار دارند و در نهایت به واسطه فشار مقدّسین درس را تعطیل می‌کنند. ایشان معتقد بودند فلسفه از سطح عمومی طلاب بالاتر و عالیتر است (نه اینکه فلسفه باطل یا مضر باشد) و لذا برای طلاب مستعد، فلسفه خوانی را به هیچ عنوان منع نمی کردند. ایشان آراء ملاصدرا را درویشی نمی‌دانسته‌اند بلکه می‌فرمود اگر کسی قابلیت نداشته و اشتباه بفهمد سر از عقائد درویشی درخواهد آورد و هر کسی لیاقت و استعداد آن را ندارد.

علت مخالفت ایشان با تدریس علامه دو مسئله بود:

اول: ایشان تحت فشارهای سنگین و اعتراضات فراوان برخی علمای مشهد و نجف بودند.

دوم: ایشان گستردگی و علنی بودن درس های فلسفه را صلاح نمی‌دانستند؛ زیرا همه افراد فلسفه را درست نمی فهمند و افراد قابل کم می‌باشند.

و البته تاریخ ثابت کرد که حق با علامه بود و اگر علوم عقلی در حوزه‌ها رواج نمی‌یافت امروز اوضاع اعتقادی و هجوم شبهات بیش از این می‌گشت. فلسفه پایه و زیربنای تمام نظام‌های اجتماعی و تنها راه دفاع از دین است و نه فقط باید در سطح حوزه عمومی شود بلکه باید با استفاده از روش‌های آموزشی مناسب و بی خطر در سطح تمام جامعه و حتی کودکان نیز رواج یابد. رهبر فرزانه و دوران‌دیش انقلاب در ادامه سخنان خود درباره واقعه تعطیلی درس علامه میفرمایند:

«مرکز فلسفه هم باید حوزه‌ی علمیه باشد ... من خدمت آقای «جوادی» و آقای «مصباح» هم به تفاریق مکرراً گفته‌ام باید کاری کنیم که قم از مرکزیت و مرجعیت فلسفه نیفتد و قطب اصلی فلسفه‌ی اسلامی همچنان باقی بماند. بنابراین در این زمینه هرچه شما تلاش کنید، بجا و بحق خواهد بود. همه باید تلاش کنند؛ مدیریت حوزه و اساتید فلسفه هم باید تلاش کنند. طلب فلسفه را باید تشویق کرد.»

«فلسفه یک امتیاز و یک افتخار است؛ نه فقط در چشم حوزویها، بلکه در چشم مردم هم همین‌طور است. بعضیها که حتی اهل فلسفه هم نیستند، برای همین امتیازات ظاهری، ادعای استادی فلسفه می‌کنند.»

«از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء»، از مبانی ملاً صدرا، - اگر نگوییم از همه‌ی اینها، از بسیاری از اینها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد ... فلسفه‌ی اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفت درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه‌ی ما - مثل ابن‌سینا و ملاً صدرا - عارف هم بوده‌اند. اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه‌ی جدید - یعنی فلسفه‌ی ملاً صدرا - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به‌وجود می‌آورد.»

ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرّد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه‌ی ملاً صدراست؛ یعنی راهی که ملاً صدرا آمده، راه درستی است. آن فلسفه است که انسان را وادار می‌کند هفت سفر پیاده به حج برود و به همه‌ی زخارف دنیوی بی‌اعتنایی کند ... اهل فلسفه‌ای که ما قبلاً دیده بودیم، همه همین‌طور بودند؛ کسانی بودند که از لحاظ معنوی و الهی و ارتباطات قلبی و روحی با خداوند، از بقیه‌ی افرادی که در زمینه‌های علمی حوزه کار می‌کردند، بهتر و زبده‌تر و شفافتر بودند.»

«یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتابهای فلسفی متعدّدی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اوّل با مبانی فلسفی‌ای که امروز مورد پسند لیبرال دمکراسی است، آشنا می‌کنند. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظامهای مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود، چیزی بود که مثلاً به فلسفه‌ی علمی «مارکس» منتهی شود. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد ملاً صدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم می‌تواند بر آن همّت بگمارد. بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذّاب.»

به نظر من بین فلسفه و کلام هم نباید دعوا قائل شد. مهمترین کتاب کلامی ما را یک فیلسوف - یعنی خواجه‌نصیر - نوشته؛ اما در واقع فلسفه است. ما باید اینها را به همدیگر نزدیک کنیم؛ هیچ مانعی ندارد. فلسفه و کلام و عرفان وجوه تفارقی دارند، وجوه اشتراکی هم دارند؛ ما باید اینها را به عنوان علوم عقلی - همین تعبیری که آقایان داشتند و کاملاً تعبیر خوبی است - یا به یک معنا حکمت، که شامل همه‌ی اینها بشود، مورد توجّه قرار دهیم و دنبال کنیم.»

## پانویس

۱. بیانات در دیدار گروهی از فضلاء حوزه علمی قم ۲۹ دی ماه ۱۳۸۲
۲. سلسله موی دوست، خاطرات دوران تدریس امام خمینی(ره)، صص ۹۷ - ۱۰۰
۳. مه‌رتابان، یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، صص ۱۰۳ - ۱۰۶
۴. الله شناسی، ج ۳ ص ۳۵۱ تا ۳۵۳ به نقل از مجله حوزه شماره ۴۳ و ۴۴، فروردین و اردیبهشت و خرداد و تیر ۱۳۷۰، به مناسبت سی امین سال درگذشت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره ص ۲۵۴ و ۲۵۵، در مصاحبه ای که تحت عنوان «مبانی و سبک استنباط آیت الله بروجردی» صورت پذیرفته است. متن مفصلتر این مصاحبه را می‌توانید در تاریخ شفاهی قم ملاحظه کنید.
۵. تماشای فرزاندگی و فروزندگی صص ۶۶ - ۷۰
۶. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمی قم)، غلامرضا کرباسچی
۷. محمد واعظ زاده خراسانی، زندگی آیت الله العظمی بروجردی، ص ۳۰
۸. المنهج الرجالی ص ۴۰
۹. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمی قم)، غلامرضا کرباسچی، ص ۲۱۹
۱۰. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمی قم)، غلامرضا کرباسچی، ص ۲۱۳ تا ۲۲۲
۱۱. همان
۱۲. همان
۱۳. مهدی نصیری، فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۴۰۰
۱۴. حسین شریعتمداری، ماهنامه فرهنگی اجتماعی شاهد یاران، دوره جدید/شماره ۵-۶/فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵، یادمان سالروز عروج شهید آیت الله مطهری، ص ۶۱